

یافتند - هیره کز دانی دل آرام مرضه بیگم بجای حاجی کوکه
صدر اناث شد *

* بیت *

* کنند خویش و تبار از توناز و میزید *

* بعمن یک تن اگر صد قبیله ناز کند *

و بیگم در انعام و بخشش نیز افراط داشت - گویند روزی که
بصام میرفت سه هزار روپیه خرج مقرری بود - و در محل
پادشاهی از دوازده ساله تا چهل ساله کزیز بسیار جمع شده بود
باحدی و چیله عقد کرده داد - اما هر چند نسوان صاحب ملکات
رفیه باشند در اصل سرشمن بنقصان عقل مغلوط اند - با این
همه خوبیها آخر خمیرمایه شورش و آشوب هندوستان گشت
چه دختره که از شرافکن خان داشت بشاهزاده شهریار بود
خرد چمن مکانی داده در فکر ارتفاع دولت او افتاد - و مزاج
جهانگیری را از چنین خلف رشید وارث مملکت (که بخطاب شاه
بلند اقبال شاه جهان ملقب بود) منحرف نموده کار بجائے رسانید
که بهفوج کشی و قتال و جدال انجامید - و عالمی بچار موجه فنا
فرود رفت - چون تقدیر بر آن رفته بود (که سریر خلافت بجلوس
صاحب قرآن ثانی زینت یابد) هیچ فایده بر سیهای بیحاصلش
مترتب نگشت - پس از جلوس اعلی حضرت بسالیانه در لک روپیه
موظف ساختند - گویند بعد از چمن مکانی جز لباس سفید نپوشید
و در مجالس شادی با اختیار خود نشست - سال نوزدهم سنه

مرتضی خان بآرامیده وضعی رسانجیده روزگاری میرزا استخسان
 نموده مهمات منصبداران بار را گذاشته حویلی و فیل و نقد از خون
 حمایت کرد - و پس از دو سه روز بمهمانی در خانه میرزا رفته
 جمیع اسباب تزک از فرش و ظرف طلا و نقره و دیگر لوازم
 (که از سرکار خون فرستاده بود) همه نمود - و در آخر مجلس
 دستکی بنام منصبداران گجرات نوشت - که زیافت بخشی نمایند
 پنجاه هزار روپیه در تحت اسم خون و پنجاه هزار روپیه بنام
 دیگر اهل مناصب و تک روپیه بزمینداران^(۴) تفریق فرموده
 بمتصدیان خود گفت - که بالفعل از خزانه من این مبلغ بمیرزا
 برسانید - و شما بمردم تحصیل کرده داخل خزانه کنید - و مکرر
 بحضور نوشته در عرض یک سال بمنصب هزاری برآورد - چون
 سلسله اعتمادالدوله پیش آمد کرد میرزا بحضور رسیده در سال
 نهم به منصب هزار و پانصدی سه صد سوار و بخطاب خان
 سرفراز گشته بخدمت بخشیکری حضور اختصاص یافت - و
 بتدریج به منصب والای پنج هزاری و خطاب ابراهیم خان
 فتح جنگ لوای تفوق برافراشته بصاحب صوبگی بنگاله و اودیسه
 دستوری یافت *

چون در سال نوزدهم که شاهزاده شاه جهان از راه تانگانه عازم
 بنگاله شد احمد بیگ خان برادرزاده او (که بزیافت اودیسه

[۱۳۶]

می برداخت (بوسه زیننداز کرده (۲) فتنه از ستیوخ این امر
 غریب به پدایی (که حاکم نشین آن صوبه است) (سیدده بنه
 و باز خود برداشته بگنگ (که دوازده کرده است) شدافت - و چون
 استعداد مقارصت در خود ندید راه بنگاله پیش گرفت - شاهزاده
 باوقیسه در آمده بابراهیم خان مصحوب جان نثار خان و اعتماد
 خان خواجه ادراک پیغام فرستاد - که چون از نیرنگی تقدیر گذر
 مویک منصوره بدین دیار افتاده اگرچه وسعت این ملک در نظر
 همت جولانگه نگاه بیست نیست اما چون این سرزمین سر راه
 واقع شده سرسری نمی توان گذشت و گذاشت - اگر اراد رفتن
 حضور داشته باشد تعرض بدو و تصرف بمال و ناموس او نیست
 و اگر توقف را اصلح داند بهر جا که درین ملک اقامت گزیند بدو
 مسلم است - ابراهیم خان (که از صیحت نهضت زایان شاهي از
 دهاکه باکترنگر آمده بود) در جواب معروض داشت - که فرموده
 حضرت ترجمان احکام الهی است - و جان و مال بندها بحضرت
 تعلق دارد - اما آئین نمک شناسی و حقوق تربیت پادشاهی
 سد راه من شده - نه بملازمت میتوانم (سید) - و نه قرار قرار بخود
 داده روی خجالت با مثال و اقربان توانم نمود - و چون پادشاه
 این دیار به پیر غلام سپرده اند برای زندگی مستعار مجهول الکدیمت

(۲) در [بعضی نسخه] کرده - و در [بعضی] کرده (۳) نسخه [۱]
 این صوبه است .

که معلوم است چه مانده - نمی‌توان در کار رای نعمت نهادن
 درزید - زاپار سر خود را پاننداز سم ستوزان موکب اقبال ساخته
 میخواهم بعد از قتل من این ملک به بندهای درگاه ارزانی باد
 چون مردم او متفرق بودند و حصار اکبرنگر وسعتی عظیم داشت
 ابراهیم خان بمقبره پسر خود [که یک کورهی قلعه بر کنار دریای
 کنک (که سابق بایان آن جریان داشته - و از مدتی بفصل مذکور
 افتاده) در کمال استحکام و رزانت اساس گذاشته] تحصن جست
 تا از جانب دریا کمک نوازه و آذوقه نیز تواند رسید *

شاهزاده از قول و فعلش (که حرف قتل بر زبان رانده
 و بیای خویش بمقبره در آمده) شگون فتح فرا گرفته دران بنده
 پرتو نزول افکنده بهادران را به محاصره آن محوطه برگماشت
 پس از آنکه از درون بیرون نیران قتال التهاب گرفت عبدالله خان
 فیروز جنگ و دریا خان زهانه (بنابر آنکه آنطرف آب زه و زان
 اکثر همراهان ابراهیم خان بود) از دریا گذشتند - ابراهیم خان
 سراسیمه گشته با احمد بیگ خان (که در همان ایام بار پیوسته بود)
 از حصار برآمده عرصه کارزار آراست - جنگی عظیم بمیان آمد
 احمد بیگ خان مردانه استاده زخمها برداشت - ابراهیم خان
 از مشاهده این حال قاب نیارده جلو انداخت - درین ناخن
 سرشته انتظام از هم گسیخت - بیشتره همراهان دست بکار
 نا بوده راه گریز سپردند - ابراهیم خان با معدرسه پای همت

امشردن - هر چند مردم خواستند که ازان مهلكه بر آرند (۲) راضي نشد
و گفت که وقت من مقتضی این کار نیست - چه به ازين که جان
در کار آقا سپری شود - هنوز سخنی تمام نشده بود که از جوانب
هجوم آورده بزخمهای جان سدان کارش تمام ساختند - چون عیال
و اموال ابراهیم خان در دهاکه بود احمد بیگ خان خود را
در آنجا رسانید - شاهزاده نیز از راه دریا بدان سو زاهی گشت
ناگزیر مشارالیه ملازمت در یافت - و قریب چهل اک زوپه نقد
سواهی دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقصد ضبط شاهزاده
در آمد - احمد بیگ خان ازان هنگام مورد عقابت شاهي بود - در
سال اول جلوس مقصب عمده یافته حاکم نامه و سیستان گردید
و پس ازان پایالت ملتان امتیاز اندوخت - و باز بحضور رسیده
پرگنه جاپس و امینهای پورب بجاگیر از قرار گرفت - همانجا
باجل طبعی در گذشت - ابراهیم خان اولاد فداشت - اهلیه او
حاجی حور پور خانم (که خاله نور جهان بیگم میشد) زندگی
دراز یافته تا واسط عهد عالمگیری در دار الخلافه شاه جهان آباد
کول جلای بطریق التمغا داشت - بجمهیت و وفاء گذرا دیده
در گذشت *

(۲) نسخه [۱] راضي شد که وقت من (۳) نسخه [ب] امینهای پور و

• اسد خان معموری •

پسر عبد الوهاب خان ^(۲) عنایتی تخلص برادر خود مظفر خان معموری ست - که در سخن طرازی و عبارت سنجی سابقه درست داشت - و صاحب دیوان است - در عهد جهانگیری ابتدا بخشی فندهار شد - پس از آن که سلطان داور بخش پسر خسرو بازالیقی خان اعظم کوکله صاحب صوبه گجرات گردید او را ببخشگیری آن ولایت برنواختند - همانجا ودیعت حیات سپرد اسد خان سپاهی دوست بود - چون همراه عم خود مظفر خان به نکه شذانت جوانان خوب از غونیه نوکر کرده همراه گرفت و نام بهمت و جوانمردی بر آورد - و در پیشگاه سلطنت نیز پایه اعتبار خویش برتر افراخت - و چون سلطان پرویز بازالیقی مهابت خان بدعاقب شاهزاده و ایعهد رخصت یافت او هم در ساک کمکیان منظم گشت - مهابت خان بعد از رسیدن برهان پور او را بحفاظت ایلیچ پور تعیین کرد - چون سایر امرا و منصبداران دکن بکمک ملا محمد عادل شاهي معین شدند او نیز همراهی برگزید - نگاه در جنگ بهانوری (که مابین ملا محمد و ملک عنبر اتفاق افتاد) چشم زخمی عظیم بعادل شاه رسید و برخه امرای پادشاهی دستگیر شدند - و خان مزبور گرم و گیرا

(۲) نسخه [ج] عنایتی تخلص (۳) نسخه [اب] شده پس از آن (۴) در

[بعضی نسخه] سرمایه اعتبار خویش •

از آن معرکه برآمده خود را به برهان پور رسانید - و چون شاه جهان از بنگاله معاودت نموده بمحاصره آن بلده پرداخت خان مذکور بانفاق داروقن تحصن جسته در نگاهداشت شهر مساعی جمیده بتقدیم رسانید - و کارهای دست بسته نمود - شاهزاده ناچار بپ نیل مقصود برخاست - و از پیشگاه خلافت و مہمانبانی ببخششی گری دکن سر بلاد گردید *

گویند خانجهان لودی (که بعد فوت سلطان پرویز بایک دکن مستقل گشت) بفاضل خان آقا افضل که دیوان دکن بود از روی تعظیم بر میخواست - و برای او قیام نمی نمود - بسیار اظهار ملامت کرده - و گفته که برای مغله بر می خیزد - و برای من سید بر نمی خیزد - در بیاد می جاوس ایلی حضرت از خدمت معزول گشته بحضور شرافت - و چهارده زنجیر قبل پیشکش گذرانید و چون در ایام محاصره برهان پور مردم او در مواجهه مردم شاهی زبان بدشنام و فحش کشوده بردند سخت متوهم و خوفناک بود - از آنجا که صاحبقران ثانی دریای کرم و معدن عفو بود بالطف پادشاهانه خوشدل و خرسدن ساخت - و در سال دوم بخدمت فوجدار می لکھی جنگل باضافه پانصدی ذات بمنصب (۲) در هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار معزز و مغر گردانید

(۲) نسخه [ج] بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار *

و در سال چهارم سده (۱۰۶۰) هزار و چهل و یکم هجری در لاهور
بساط هستی در نوردید *

• اوداجی رام •

از بهر آن دکن است - بهوشیاری و فطانت صاحب نام و نشان
گشته زمینداری مهور تا مهر بدست آوردن - و به نیروی بخت
بیدار و رشادت و کار طلبی نزد ملک عذیر اعتباری بهم رسانیده
صاحب حشم و جاه گردید - و در عهد جنم مکانی در سلک
ملازمان پادشاهی انعلاک یافته بمنصب چهار هزاره ذات و سوار
پایه برتر افرخته در کمپان دکن امتیاز یافت - چون خالی
از زور و مکر نبود نزد همه صوبه داران دکن نقش او بوقار و بزرگی
نشسته - هرگاه عساکر منصوره بدلاکهاست دکن بر می آمدند مذاکر
شناسائی آن سرزمین صوابدید کارها برای او مفوض میشد - و او
از نیک طینتی در کارسازی خلق کوشیده وسیله کامیابی عالمی
میگشت - سال هفدهم جهانگیری پادشاه زانگ ولیعهد شاه جهان
توزیمت بنگاله و جهه همت ساخته از برهانپور بمهور رسید - امرای
دکنیه را که چشم داشت رفاقت از آنها نبود رخصت فروده
احمال و اطفال زیاده را با فیلان حواله اوداجی رام نمود، در قلعه
مهور گذاشت - و چون مشارایه در تقدیم خدمات پادشاهی هم
مساعی جمیله بکار می برد مهابت خان زبده تر از همه عزت
و اعتبارش افزود *

چون سال نوزدهم امرای پادشاهی را بکمک عادل شاهیه
 با ملک عنبر در موضع بهاتوری پنج کره‌هی احمد نگر اتفاق جنگ
 افتاد و از کشته شدن ملا محمدلاری سردار لشکر بیجاپور سرشته
 انتظام آنها گسیخت جادو رای و ارداجی رام دست بکار برده
 راه هزیمت سپردند - و بشومی اینها شکست عظیم بر موج پادشاهی
 افتاد - لشکر خان ابوالحسن و میوزا خان ^(۲) منوچهر و عقیدت
 خان بخشی دکن با رشیدا پسرش و چهل در منصبدار اسیر
 سرپیخته تقدیر گشته گرفتار قید ملک عنبر آمدند - بدنامی
 این چشم زخم با آنکه جادو رای کاندیه عمده تر بود عاید
 جال ارداجی رام گشته بعو تدبیر و گریز پائی زبان زد مردم
 گردید - و متاع اعتبارش کساد یافته گرمی بازاریش بآن رونق نماند
 و چون سال سیوم ساحت برهاندپور از پرتو قدوم اعلی حضرت
 ضیا پذیرفت و افواج گیتی کشا باستیصال خان جهان لودی تعیین
 یافت ارداجی رام را بعطای چهل هزار روپیه و اضافه هزاری
 هزار سوار بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار برنواخته آب رفته
 بجوی آمالش باز آمد - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار
 و چهل و در هجری بهمرامی خانخانان مهابت خان در ایام
محاصره قلعه درامت آباد دیرین مرفعی که داشت اشتداد نمود
 زخم هستی بر بست *

(۲) در [بعضی نسخه] میوزا خان منوچهر *

اوداجی رام با آنکه بحیاه کاری و تزدیر شهرت گرفته بود لیکن
 نامه بهمت و سخاوت برآورد - در فیض (سانی خلایق تقصیر
 نمیکرد - و ازین در سرآمد امرای دکنیه بود - بارچود ضعف بنیه
 در پیرانه سالی بعشق و شاهد بازی حریص بود - زنی داشت
 مشهور برای باگهنی - که پس از امور زمینداری را بآئین شایسته
 سرانجام میداد - چون مردم کار آمدنی نوکر داشت بعد فوتش
 سه سالار باقتضای وقت (که مردم او متفرق نگردند) جگ جیون
 پسرش را با وجود صغر سن سه هزاری ذات در هزار سوار منصب
 تجویز نموده مخاطب باوداجی رام ساخت - و او چون بسن رشد
 و تمیز رسید از نظم و نثر فارسی و حسن خط بهره تمام برگرفت
 و اوضاع اهل دکن را ترک داده بزرگ امرای هند معاش
 بر ساخت - و بعزت و رفار بسر برده مهور در جاگیر داشت
 پس از هر که بجانشینی آن ساسله نشسته خود را اوداجی رام
 می نامید - از غرائب اتفاق همه آنها لاولد بودند - کار بمتنبلی
 افتاد - بلکه جگ جیون را نیز متنبلی می شمارند - و چون بعد از
 نویت بونکت راد رسید آن حالت و منصب و آن دولت
 و جمعیت نماید - برسوم دیسمکھی اوقات میگذرانید - پس از
 دو متنبلیش مدهو راد و شنگر راد قلیل منصب یافته محالات
 زمینداری سرکار مهور و یاسم بینهما تقسیم یافت - و رفته رفته

[۱۴۵]

از پیر شدن آنها و تسلط حکام دخل و بسمکی هم مختطع گشته
اگر احدی در مکانی گماشته دخیل باشد باز گشت بآنها ندارد
درین ایام نخستین از منصب و جاگیر افتاده در گذشت - و در مین
فی الجماعه در برگذۀ باسم دخلی دارد - و رسم می میگردد *

• افضل خان علامی ملا شکرالله شیرازی •

در دارالعلم شیراز پس از دانش اندوزی مدتی بدرس
و افتاد علوم رسمی اشتغال داشت - چون از راه دریا به بندر
سورت رسیده وارد خطۀ برهان پور شد خانگدان (که مقتدایس
د آنها بود) صید احسان خود نموده نگاهداشت - و بمصالحمت برگزید
بعد از آن بشاهزاده شاهجهان پیوسته مبر عدل لشکر ایشان شد
و در مهم رانا منشی و مصاحب همراز بود - چون مصوابدید او
مصالحمت با رانا قرار یافت بیش از پیش اعتبارش افزوده
بدیوانی سرکار پادشاه زاده امتیاز گرفت - و پس از انجام یافتن
آن یساق بالتماس شاهی از پیشگاه فرمان دوائی بخطاب افضل خان
ناموزی اندوخت - و در مهم دکن از جانب شاهزاده با راجه
بکرماجیمت بمرافقت وکلای عادل شاهبه به بیجاپور شتافته او را
بشاهزاده عقیدت و فرمان برداری رهنمون گشته بجزای زنجیر قیل
کوه شکوه و ذفانس جنس و نقد و مرموع آلات برسم پیشکش آورده
از نظر گذرانید - و در سال هفدهم (که برگذۀ دهولپور شاهزاده

(۴) در [چاند نسخه] تسلط احکام دخل (۳) نمغۀ [ج] عادل شاه •

بجاگیر خود در خواستند دریا خان را بهاسپانی آن تعیین نمود - و پیش
ازین استدعا آن بزرگنه بمسلطان شهریار^(۱) تذکروه کشته از طرف او
شریف الملک دخیل کار گردید - و فیما بین پورخاش انجامیده
اتفاقا تغذی بچشم شریف الملک رسیده کور ساخت (زمانه را
خمیرمایه فتنه بدست افغان - مزاج نور جهان بیگم) که جانب
شهریار را داشت (باشوب گرائید - جذبه کانی هم) که زمام اختیار خود
یقبضه^(۲) اقتدار بیگم سپرده بود) باغرای او از پسر ولیعهد دل دگرگون
فرمود - و شاهزاده (که بجهت مهم فندهار از دکن طلب حضور^(۳)
شده بود) موقوف گشته آن یورش بر شهریار باثالیقی میرزا رستم
صفوی قرار گرفت - و بشاهزاده حکم شد که عوض جاگیر قدیم از صوبه
دکن و گجرات و ماوه بتصرف آورد هر جا ازین مکان خواسته باشد
محل اقامت نماید - و امرای کمکی برای بساق فندهار روانه کند
غرض آنکه اگر شاهزاده بتغیر جاگیر و جدائی مردم تن در دهد
بمرد فذوره دیگر بجمعیت و سامان او راه خواهد یافت - و اگر
بشورش در آید و طریق سوء ادب پیش گیرد ناگزیر تادیب او را
وجه همی سازد - تا روزگار فتنه پرداز پیشتر چه نیرنگیها
بر روی کار آرد *

شاهزاده افضل خان را بحضور روانه نمود - که بدراهین عقلم
خاطر نشین جنت مکانی نماید که این کدکاش محض خطا سمک

(۲) در [بعضی نسخه] باغرای او (۳) در [بعضی نسخه] طلب شده بود *

سهل انگاری چنین مهم سترگ غیر از بدانند بشی دولت ثمره ندارد - امور کلی بر رای زنان مفوض نداشته خود بنظر دور بین بسنجند . و هاشا که در آزادی این معتقد فتورسه واقع شده باشد اگر بگفته بیگم جاگیر من تغییر می فرمایند باین وضع میان دشمنان چگونه بسر برد - الذمّاس آنست که جاگیر مالوه و گجرات نیز تغییر شود - و بنادر سورت که دروازه مکه است عذایمت فرمایند که رفته مزدی شوم - و همگی غرض شاهزاده آنکه شاید غیر شورش که مرتفع گشته بآبپاری مدازا و ملایمت فرود نشیند - و پرد آرزوم و ادب از میان برداشته نشود - اما بدخواهان واقعه طلب نوعی اسباب فساد را آماده ساخته بودند که باصلاح کوشی افضل خان نتیجه مرتب گردید - اگرچه جامک مکانی متأثر شده به بیگم فهماندند بیگم زیاده بر سابق بعناد و عداوت افزوده بی نیل مقصود رخصت معارفت داد - چون شاهزاده را بیقهین پیوست (که هرچند مدازا بکار رود معمول بر زبونی داشته بر تحکم خواهد افزود) ناچار پیش از اجتماع افواج پادشاهی باید شدافتی بحثمل که این حجاب از میان برگرفته آید - چون این قصه درین (۴) اوراق هر جا بقدر اقتضای مقام تحریر یافته بتکرار پرداخته بمطلب می گراید - که پس از آنکه شاهزاده از مقابل پدر عطف عفا نموده بمادر و از آنجا بپرهان پوز طرح اقامت انداختن

افضل خان بذاير برخه صالح و مهمات برفتن ببيجاپور دستوري يافت
 و چون شاهزاده از وصول عساکر حضور توتقف برهان پور صلاح ندیده
 براه قلنگانه دزم بنگاله گزید اکثر ملازمان راه بدوفائي سپردند
 ميرزا محمد پسر افضل خان فيز يا اهل و عيال فرار نموده
 جدائي گزید - شاهزاده سيد جعفر بارهه را که بشجاعت خان
 مخاطب گشته با خان ولي اوزبک برادر کلان قلیچ خان شاهجهاني
 بدنبال فرستاد که تا مقدر بمواسا برگرداندن - و الا سوش بيازند
 از پای هميت افشوده بکماندازي ايستاد - هرچند بسخن سرئي
 و چوب زباني دندهي نمودند موثر نشد - خان قلی را از پادشاه آورد
 و سيدجعفر را زخمي ساخت - و خون هم مردانه جان در باخت و چون
 شاهزاده همواره در صدد اदारک مافات بوده استرضای خاطر پدر
 بزرگوار را جویا بود بعد از مراجعت بنگاله افضل خان را با پیشکش
 شایسته در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج سال بيستم جهانگیری
 روانه حضور ساخت - جنت مکاني از ناهرباني افضل خان را هم
 در حضور نگاهداشته بخدمت خانساماني مباحات بخشید - و سال
 بيست و دوم (که انتهای الوبه پادشاهي بسير کشمير اتفاق افتاد)
 افضل خان بذاير معويت راه با کار خانجات زايد در لاهور ماند
 و هنگام مراجعت سانحه ناگزير رودان - شهریار در لاهور خود را
 بمطانت موسم ساخته افضل خان را وکیل و مدار عاينه جمیع مهمات
 گردانید - و چون ار در باطن دولتخواهی شاهجهان مضمون داشت

[۱۴۹]

روزه (که شهریار افواج مرتب ساخته بسرداری سلطان بایسنغر بمقابله آصف خان تعیین کرد - و خود هم سوار گشته از عقب (همی شد) بر گذارن که رفتن خون شایان دولت و مذاصب حال نیست - توقف تا رسیدن خبر لشکر ضرور است - بمبالغه نگاهداشتن تا مردم بی سر و پا (که زرهایی مفت گرفته فراهم شده بودند) بدون سردار بی آنکه هنگامه ستیز و آریز گره شوند پویشان گشتند ناچار شهریار بقلم ارک خزیده - و چون در سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت فروردین آشیانی سرور آرای هندوستان گودید بیست و ششم جمادی الآخر سر آغاز جلوس و وسیله فضائل سوری و معزوب و ذریعه اخلاص خالص و عقیده راسخ و قدم خدمت و رفور مزاجدانی و کار شناسی (که بمزید اعتبار و مزیت اتمار امتیاز داشت) از دارالسلطنت لاهور رسیده دولت ملازمین اندوخت و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار سربلند گشته بخدمت میر سامانی بدستور سابق منصوب گردید - و در سال دوم از تغییر ارادت خان سارچی بخدمت والا مرتبت دیوانی کل و اضافه هزاری سوار پایه بلند تو

افراخت * مصرع * * شد فلاحون وزیر اسکندر * تاریخ است

و در سال ششم برای تحصیل مجدد و شرف التماس قدم

پادشاهی بمنزل خود (که مسمی و مورخ بمنزل افضل است) نمود

(۲) نسخه [ب] جمادی الثانی *

و از مهل رکوب خلافت پناهی تا منزل خود (که بیست و پنجم
 جوپ مسافت داشت) اقسام افشیه را انداز گسترده - در سال
 یازدهم بمنصب هفت هزاری سر افتخار بکیوان رسانید - و در سال
 دوازدهم که سنش بهفتاد رسیده بود عارضه جسمانی طاری گشته
 آثار ارتحال بر وجنات احوالش لایح گردید - اعلیٰ حضرت بعد از
 بسر وقت از تشریف فرموده بذل تفقذات نمودند - دوازدهم رمضان
 سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجری در لاهور ازین سرای
 پر ملال درگذشت - تاریخ فوتش یافته اند *
 ۱۰۴۸ ع *

* زخوبی برد گوی نیک نامی *

فاضل مذهب الاخلاق بود - اعلیٰ حضرت مکرر می فرمود که در بیست
 و هشت ساله ملازم پیشگی در حق هیچ کس از افضل خان
 سخن بد نشنیده ام - در فصاحت حسان وقت بود - و در هیئت
 و هندسه و حساب نیز مهارتی داشت - آنچه گویند (با این همه
 علم و دانش اصلا بکاغذ نمی رسید - و سیاق دان نبود) بهتمل که
 بذا بر مالی جاهلی و بپرانی باشد - بای تمام اختیار بر دیانت رای
 ناگر گجراتی (که پیش کارش بود) گذاشته - همه جواب و سوال
 از وی کرد - چنانچه یکی از ظرفا بعد فوتش در مرثیه گفته که چون
 مرشدی در قبر سوال نمودند خان گفت که از دیانت رای پیوسید که
 جواب شما خواهد داد - مقبره او آنروی آب چون واقع اکبر آباد است

فرزنده از نماز . برادر زاد خود عذابت الله خان مخاطب
بعادل خان را به پسری برداشته بود *

• اخلاص خان حسین بیگ *

از رانا شاهیان فردوس آشیانی ست - پس از آنکه اعلیٰ حضرت
بر تخت پادشاهی نشست سال اول او به منصب در هزار
هشت صد سوار و انعام شش هزار روپیه نقد لوی کامرانی برقرشته
بدیوانی صوبه برهان پور مامور گردید . و سال سیوم باضافه در صد
سوار کام دل برگرفت . و سال چهارم بفوجدازی اجمبر صوبه
سربانگدی اندرخت . و سال سیزدهم مطابق سده (۱۰۴۹) هزار
و چهل و نه هجری سفر آخرت اختیار کرد - نعیم بیگ پور او
بمنصب پانصدی در صد و بیست سوار مرتقی گشته سال پانزدهم
در بعدم خانه نهاد *

(۲) • آصف خان مشهور بآصف جاهی *

میرزا ابوالحسن نام پسر اعتماد الدوله و برادر کلان نور جهان
بیگم است - پس ازان که بیگم بشرف ازواج جنک مکانی اختصاص
گرفت . میرزا بخطاب اعتقاد خانی و خانصامانی امتیاز یافت
و در سال هفتم جهانگیری سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجری
صبیه او از جمذن بانو بیگم را (که به ممتاز محل موسوم است

(۲) نهمه [۱ ب] آصف خان ابوالحسن مشهور بآصف جاهی *

و دخترزاده میرزا غیاث الدین آصف خان میشد) در عقد تزویج شاهزاده سلطان خرم مخاطب بشاهنجهان درآوردند - و سال نهم بخطاب آصف خانی و اضافهای بی دربی بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سر افتخار برافراخت - و در آن آیم که میان جنت مکانی و شاهزاده شاه جهان غبار کافت و ملال بوخاست بد اندیشان واقعه طلب آصف خان را بجانب داری شاهزاده متمم داشته مزاج بیگم را از چنین برادرے که رکن رکن خلافت بود منحرف ساختند *

* بیت *

* چون عرض آمد هنر پوشیده شد *

* مد حجاب از دل بسوی دیده شد *

و او را مغل مطالب پنداشته بتقریب آوردن خزائن آگره از حضور برآوردند - اما آصف خان بذایر وصول شاهزاده بفتح پور برآوردن خزانه از نعل مبارک آگره صلاح وقت ندانسته بحضور برگشت و هنوز بحوالی متعرا نه پیوسته بود که ارباب کنگاش بزم شاهی بمبالغه عرض کردند که درین هنگام مثل آصف خان سردارے را از دست نباید داد - چه فوت چنین قابو خلاف آئین حزم و هوشیاری ست - شاهزاده^(۴) که ز همگی همت والای او بتحصیل (ضاجوئی پدر بزرگوار مصروف بود) عمداً مسامحه بکار برد - و پس از آنکه شاهزاده از مقابل پدر والا قدر عنان قاب گشته بمالوه

(۲) نسخه [۱۵۲] که شاهزاده را که همگی *

شکافت سال هیزدهم آصف خان بصاحب موپگی بنگاله رخصت یافت. (۲) اما در آن ایام که روانه شدن شاهزاده به بنگاله بتحقق پیوست بتقریب نگرانی خاطر بیگم از جدائی برادرزاده از راه برگردانیدن چون در سال بیست و یکم سده (۱۰۳۵) هزار سی و پنج نوکزاره آب بهت از مساعله و مساهله او مهابت خان اسدلا رانده جنت مکانی را بدست آورد آصف خان (که سلسله جذبان این همه فساد بود) پس ازین حرکت بے برکت بود که سعی بجائی نمودن و رهائی از چاین دشمن قوی غیر متصور است - ناگزیر بغایه آنک که در تیوایش بود متذافه منحصر گشت - مهابت خان بصراکتگی میرزا بهره در پسر خود جمع را فوسقان که گرم و گیرا رفته محاصره نمودند - و بعد از آن خون شتافه بعهد و پیمان بر آورده را ابوطالب پسر و خلیل الله خویش او نزد خود نگاه میداشت و پس از آنکه از حضور آواره گشت در گذاشتن آصف خان قهوان می نمود - بعد از مدالعه از جانب پادشاهی خاطر خود بعهد و سوگند را پرداخته در آن درگاه ساخت - درین هنگام آصف خان بصاحب موپگی پنجاب اختصاص یافته منصب دالی وکالت نیز ضمیمه مراجع گردید - و بعد آن بد منصب هفت هزاره هفت هزار سوار لوی ناموری افراشت - و در سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت هجری سال بیست و دوم جنت مکانی هنگام معارفت

(۲) نسخه [ج] در همان ایام *

از کشمیر چون از سوزل (جوز کوچ نمود در اژدای راه پیدائگی معذبان
خواست - همین که بلبل دران گوزرا نیفتاد - و تا رسیدن منزل
حال بدین منوال بود - روز دوم بیست و هفتم صفر سفر آخرت
گزید - غریب شورش در اردو افتاد - آصف خان داور بخش پسر
خسر را از قید برآورده بسلطنت موهوم برداشت - او بارز نمیکرد
بایمان غلاظت ساری بخش خاطر او شده درانگی منزل پیش گشت
بیگم (که خواهان سلطنت شهریار بود) میخواست آصف خان را
یا اعظم خان میربخشی (که هر دو رکن زکین سلطنت و متخل
مدعی او بودند) مقید نماید - هر چند کمان بطلب برادر
فرستاد آصف خان عذر خواسته نزد او رفت - بیگم نیز با نعل
جنت مکانی از عقب راهی شد - آصف خان بذاری نام هندو مشرف
فیل خانه را (که در تبریزی و هیک تگی شهرت داشت) از منزل
چنگیزی بخدمت شاهجهان کسب نمود - و چون وقت مقتضی
تقریر نمود این خبر را بتقریر او حواله کرده انگشتری مهر خود
باو سپرد - تا سجدی باشد بر اعتماد - و آن شب در نوشهره بسر برده
دور دیگر از کوه برآمده در بهنهور نزول نمودند - و بتجهیز
و تکفین پرداخته نعلش را پیشتر فرستادند - تا در باغی (که بیگم
آنطرف آب لاهور اساس نهاده بود) بخاک سپارند - چون معجزم
و متیقن وضع و شریف بود (که این همه توطیة استدامت دولت
شاهجهان است - و داور بخش گوسفند قربانی پیش نیست) همه

أمرا و سایر بزرگان فوسان پذیر آصف خان بودند - و نو (که از بیگم مطمئن خاطر نبود) سرشتاً احتیاط از دست نداده مردم را از آمدن و رفت نزد بیگم ممنوع ساخت - بلکه گویند بیگم را از محل پادشاهی برآورده در منزل خود جا داد - چون بسه گروهی لاهور رسید سلطان شهریار (که بعلمت داء الثعلب موی زیش و برکت ریخته و از تف آنشک آباء زده پیشتر بلاهور شناخته بود) خود را باسم بے مسمای سلطنت موسوم ساخته در عرض یک هفته بصرف هفتاد لک روپیه لشکر فرام آورده بمسرداری میرزا بایسنغر پسر سلطان دانیال از آب گذرانید - و خود با در سه هزار سوار در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت * * ع *
* منتظر تا فاک از برده چه آرد بیرون *

بعد تلافی فریغین در حمله اول انتظام فوجش از هم گسیخت - و دست بکار نا برده هر کدام برای شتافت - شهریار ازین خبر موحد بیخود خویش نهانجیده بقلعه در آمد - و خود را بپای خویش بدام افکند - امرا بدرون ارک شتافته داور بخش را سربر آرا ساختند - و شهریار را (که بحرم سرای جلالت مکانی رفته در کنج خزیده بود) فیروز خان خواجه سرا بیرون آورده به آله وردی خان سپرد - او فوطه کمرش کشوده هر دو دستش بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت - و پس از تقدیم کورانش و تسلیم محبوس گشته بعد از در روز سهجول گردید *

و چون این ماجرا از روی نوشته ساهوکاران معلوم شاهجهان شد خدمت پرست خان رضا بهادر را از احمد آباد گجرات پیش آصف خان بلاهور فرستاد - و بخط خاص ترقیم یافت که درین وقت (که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه خیز است) اگر داور بخش را با دیگر شاهزادگان آردا مصرای عدم نماید بصلاح قریب تر است آصف خان روز یکشنبه بیست و دوم شهر ^(۲) ربیع الآخر سنه مذکور داور بخش را دستگیر ساخته خطبه بنام شاهجهان خواند - و بیست و ششم جمادی الاول او را با گرشاسپ برادرش و سلطان شهریار را با طهمورت و هوشنگ پسران سلطان دانیال از زندان زندگانی برآورد - چون فروردس آشیانی باآگه رسیده سریر آرای هندوستان گشت آصف خان با شاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع و محمد اوزنگ زیب (که نبهت او می شدند) و سایر امرا از لاهور باآگه رسیده دوم رجب همین سال بزمین بوس خلافت استمعان یافته بخطاب همین الدوله آصف خان و در مخاطبات بلفظ سمو سرش بفلک برین رسید - و بپایه والای وکالت و تفویض مهر اوزک و منصب هشت هزاره هشت هزار سوار در اسپه سه اسپه (که تا آن وقت هیچ امیری بدان مرتبه نرسیده بود) بلند مرتبه گردید - و پس ازان که بمین الدوله در مجلای فوج خود پنج هزار سوار خوش اسپه درست براق از نظر گذرانید) منصب نه هزاره سوار و چاکیر

سیر حاصل پنججاه لک زرپیله و صوابی مرحمت شد - در آغاز سال پنجم از برهان پور جهت گوشمان محمد عادل شاه بیجاپوری بتمزک تمام و فوج سنگین دستوری یافت - در چورد حوالی بیجاپور مخیم معاصر نموده دست بزدن و بستن برکشاد محمد امین مصطفی خان داماد ملا محمد لاری و خیریت خان عم زندرله خان حبشی از قلعه برآمده به پیشکش چهل لک زرپیله آشتی قرار داده بقلعه برگشتند خواص خان که مداز علیه سلطنت بیجاپور بود از ویرانی آن ملک و قلمت آذوقه و کمی گاه و هیمه در فوج پادشاهی آگهی یافته بدفعه می پرداخت - گویند درین بساق نه قحط غله فقط بود - بلکه فقدان همه مایحتاج بجائی رسیده که چفت کفش بچهل زرپیله می ارزید و نعل بندگی یک اسپ بده زرپیله میشد - ناچار یمین الدوله از گرد بیجاپور برخاسته بسمت رای باغ و مرچ که ملکی آباد بود سرے کشیده از تاخمت و تاراج دقیقه فرزندگذاشت - چون برشکال بر سر رسید مراجعت نمود *

گویند درین مهم درزی در مجلس خلوت آصف خان تقریب شد - اعظم خان گفت که الحال پادشاه محتاج ما و شما نیست آصف خان گفت غیر از ما و شما هم کار ملکی نخواهد شد - این حرف پادشاه رسید - گران آمد - فرمود که احسان او بر ذمه من ثابت است - لیکن آینده در امور خلافت باو تصدیع نباید داد

(۲) نسخه [ج] داماد محمد لاری (۳) در [بعضی نسخه] ذبیرت خان *

پس ازان صحبتها اگرچه کم دارد و دریز بود لیکن بظاهر سر موئی در رتبه و اعتبار نکاست - بلکه پس از فوت مهابت خان در سال هشتم خطاب والای خانخانانی و سپه سالاری ضمیمه القابش گردید - سال پانزدهم سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک در لاهور بموفت ممتد استحقاقا بعالم بقا خرامید - گویند با خوش خوری اشتهای بسیار داشت - یک من شاه جهانی خوراک شبانه روزی میشد - و چون بیهوشی بدید کشید بیک پیاله نخود آب اکتفا می نمود - (زه افسوس آصف خان) تاریخ است * در حوالی مقبره جنت مکانی مدفون گشت - حسب الحکم عمارت و باغچه ترتیب یافت - روزی که اعلی حضرت بعیادت او رفتند سوی حویلی لاهور که به بیعت لک رویه مرتب شده و دیگر منازل و بساطین دهایی و آگره و کشمیر در کرور و پنجاه لک رویه از جواهر و نقد و طلا و نقره و اجناس دیگر نوشته از نظر اعلی حضرت گذرانید که همه ضبط سرکار شود - پادشاه بیعت لک رویه به پسر و پنج دختر او و حویلی لاهور بداد شکوه مرحمت نموده تلمه ضبط فرمود *

آصف خان از هر علم بهره داشته - و معقولات را بیشتر ورزیده لهذا در القاب (که برای او در دفاتر پادشاهی می نوشتند) این فقره داخل است (شعله افروز فطرت اشرافیان دانش آموز طبیعت مشائیان) و او خوش نویس در سن مجاوره و سیاق دان

معامله فهم بود - محاسبهٔ عمال خالصه ؛ امرای دیگر خود فیصل می‌کرد - احتیاج برهنه‌نویسی نمی‌بود - اخراجات و مصارفی که در سرکارش بود بعقل نمی‌گذرد - خصوص در ضیافت قدوم پادشاه و شاهزادها و بیگمان که بقربان قریبه اکثر ائمه‌ای می‌شد - سوای پیشکش و نذیر (که مبلغی خطیر بود) چه تکلفها که در اطعمه و اشربه بکار نمی‌رفت - و چه آزاد پیرا که بیرون و درون را در نمی‌گرفت - و نوکر هم عمده و بیش قرار نگاه میداشتند - و مثل پدر بسیار ملایم و متواضع بود - پسران و خوبشان آن نوئین مذبح الشان (که درین دولت والد افندار بمراذب ستارگ امارت فایز گشته اند) درین محادثه هر یک بجای خود رقم پذیر شده اما ممتاز محل (که صبیغهٔ قدسیه از سمت) در سن بیست سالگی بشرف هم‌خوابگی قرونوس آشیانی در آمده چهارده نوبت متکفل بار حمل گشت - ازان جماء چهار پسر و سه دختر تا آخر ایام سلطنت والد ماجد نصرت بخش چارچون زندگی بودند - سال چهارم جلوس سنه (۱۰۴۰) هزار و چهارم هجری در بادا برهان بود آن عقیقه را (که عمرش از سی و نه سال در گذشته بود) بمجرد تولد دختر ستوده سیر موسوم بگوهر آرا بیگم حال متغیر گشت بطالب پادشاه اشاره نمود - اعلیٰ حضرت بکمال اضطرار رسیده بملاقات واپسین ذخیره مدت دروی اندوختند - هفدهم ذیقعد بیگم

(۲) در [بعضی نسخه] لفظ که زیست .

در باغ زمین آباد آنروی آب تبتی بامانت سدون گردید * * ع *

* جای ممتاز محل جنت باد * ^{۱۴۰} تاریخ است *

گویند محبتی مغرط میدان ز چین مکرمین بود - چنانچه
 اعلیٰ حضرت بمقارفت آن پورده نشین خلوتکده عدم مدتها ترک
 سلبوس رنگین و استماع نغمه و استعمال عطریات فرموده ترتیب جشن
 و اعیان موقوف نمود - و تا دو سال از جمیع مستلذات اجتناب
 بعمل آمد - و متروکه آن مرحومه (که زیاده بر یک کورر روپیه
 بود) نصف به بیگم صاحبه و تدمه بدیگر فرزندان تقسیم یافت
 و پس ازین واقعه بشش ماه شاهزاده محمد شجاع و وزیر خان
 و سنی خانم صدرالذما نعلش آن مغفوره را باکبرآباد برده
 جذوب رویه مشرف بر دریای جون (که تعلق بر اجداد مانسنگه داشت
 و ارتقا بر اجداد چیسنگه رسیده بود) دفن کرده روضه رفیعه بکمال
 طراحی و تقطیع (که نظیر آن در هندوستان نیست) بصرف پنججاه لک
 روپیه در مدت دوازده سال صورت انجام گرفت - و سی موضع
 از حوایج اکبرآباد و پرگنه نگرچدن ^(۴) بحاصل یک لک روپیه از قرار
 دوازده ماه و محصول دکانین و سرای متعلقه آن مقبره که دو لک
 روپیه است وقف نمودند *

* اهتمام خان *

از والا شاهیان فردوس آشیانی است - سال اول جلوس بمقصد

(۴) در [بعضی نسخه] مکرچند *

هزارگی در صد و پنجاه سوار مورد تفضل شد - سال سیوم^۱ چون آنکه
 دکن معسکر پادشاهی گردید - و سه فوج بسرداری سه امیر جهت
 مالش خان جهان لودی و تخریب ملک نظام املک دکنی (که
 او را پناه داده بود) تعیین یافت [از بهرواهی اعظم خان بداروگی^(۲)
 قوپ خانة آن فوج اختصاص گرفت - و در محاربه (که اعظم خان
 میر سر خان جهان لودی تاخت آرد - و بهادر برادر زنده خانجهان
 بمدافعه با قایم ساخت) در برآمدن بر قلعه کوه او با اتفاق بهادر خان
 بزده از پیش قدمان بوده مصدر کردن نمایان گردید - و پس از آنکه
 اعظم خان عزیمت استیصال مقرب خان و بهلول پیش نهاد همت
 ساخته جانب جامکھیری راهی گشت او به تسخیر قلعه تانگی
 نامزد شده در گرفتن آن فیکو خدمتی نظروز آرد - سال چهارم
 از اصل و اضافه بمنصب هزارگی چهار صد سوار امتیاز یافته
 به تھاندازی جائزه مامور گشت - و سال پنجم باصافه در دست
 سوار سربلندی پذیرفت - و سال ششم بمنصب در هزارگی
 در دست سوار سرمایه امتیاز انداخت - و سال نهم (که اعلیٰ حضرت
 نویت درم بدکن تشریف فرمود - و سه فوج بسرداری سه عمده
 بگوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه مرخص شد)
 او باضافه سه صد سوار بهرواهی خان درزان دستوری پذیرفت
 و در محاربه قلعه ارسا حصول مجزا نموده بعد تسخیر بتفویض

(۲) نسخه [۱] و داروگی *

قلعه داری آنجا سر عزت بر افراخت - و سال دهم بعفایت نقاره کوس
شاهمانی فواخت - و سال سیزدهم از آنجا عزل یافته حسب الالتماس
شاه زاده محمد ادرنگ زیب بهادر حاکم دکن به تهنانه داری کهیرته
مضاف برار لوای امتیاز بر افراشت - و سال چهاردهم از دکن بحضور
شاهانه بمرحمت خلعت و اسپ و فیل به تهنانه داری غور بند
از تغیر همت خان طبل شادکامی زد - و سال فیهم وزم همراه شاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان شاهانه بعد افتتاح قلعه غور
بحراست آن مخصوص گشت - و چون ظاهر شد که سلوک خوب
با مردم آنجا ندارد سال بیستم تغیر شده در همان سال مطابق
سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری در گذشت *

• اسلام خان مشهدی *

(۳)
میر عبد السلام . مخاطب باختصاص خان است - از دیرین
ملازمان ایام شاهزادگی فردوس آشیانی است - در ابتدا سمت
منشی گری داشت - در سنه (۱۰۳۰) یک هزار و سی سال پانزدهم
جهانگیری (که الوبه شاهی مرتبه ثانی باصلاح مهیات دکن باهتزاز
آمد) میر بوکالت دربار مامور شده به منصب در خور و خطاب
اختصاص خان سراقرازی یافت - در هنگامی (که مزاج جنک مکانی
از جانب شاهزاده منعرف شده از حضور بر آوردند)
بخدمت شاهی پیوسته در گردش فلکی از کاب شاهی انفکاک

۱ - (۲) نسخه [۱] دوری (۳) نسخه [ج] میر عبد الله مخاطب *

نجست - و پس از آنکه قلعه چنیر مطرح اقامت شاهی کردند
 (چون در آن ایام ابراهیم عادل شاه رخت زندگانی ازین جهان فانی
 بر بسته بود) بهزیست و داجوئی رای عهد او محمد عادل شاه
 رخصت بیجاپور یافت . اختصاص خان مراسم تسلیم و آداب سفارت
 چنانچه شاید بتقدیم رسانده در سر آغاز جاوس اعلیٰ حضرت
 بر سر فرمان درائی هندوستان با پیشکش گران و اقسام جواهر
 بیش بها سعادت استلام عتبه خلافت اندوخته بمنصب چهار هزار
 دوهزار سوار و خطاب اسلام خان و خدمت بخشی گرمی دوم در عرض
 مکرر (که متصدی آن جز معدود نشاید) سر برافراخت - و چون
 اعلیٰ حضرت باستیصال خانجهان لودی لوی عزیمت بدیار جنوبی
 برافراشت از بهراسمت اکبر آباد (که مستقر الخلافه و دارالسلطنه
 هند بود) مامور شد - و چون شیر خان تونور ناظم گجرات سال چهارم
 بساط هستی در نوردید اسلام خان به تفویض منصب پنجهازاری
 در مرزیان آن دیار نامزد گردید - و در آخر سال ششم بوالا پایه
 میو بخشی گرمی تصاعد نمود - (بخشی ممالک) تاریخ است *
 و سال هشتم از تغیر اعظم خان بنظم ممالک فسیحة الممالک بنگاله
 دستوری یافت - و در آنجا ابواب فتوحات شگرف بر روی روزگار
 کشوده گردید - مالش اشامیان بآئین گزین - و اسیر شدن داماد
 مرزیان اشام - و تسخیر قلاع که یکروز در عرض در پهر پانزده حصار
 (۲)

مفتوح گشت - و گرفتن سرجی گهاٹ و ماندور - و آهانه نشین شدن
 تمام محال کوچ هاجو - و بدست افتادن یانصد سفینه آنها در سال
 یازدهم پیرایه وقوع گرفت - و مانگ زای برادر مرزبان مکه
 (که باستقلال حکومت چانگام داشت) از استیلاي مردم جنگ
 ملتجی باسلام خان گشته سال دوازدهم سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل
 و هشت در جهانگیرنگر معروف بقدهاکه بخان مذکور پیوست - و در
 سال سیزدهم اسلام خان حسب الطالب بحضور (سیده بومول زبده
 رفیعه وزارت دیوان اعلی چهره برتوی افروخته - و چون خاندوران
 نصرت جنگ صاحب صوبه دکن گشته شد اسلام خان در روز جشن
 سال نوزدهم بمنصب شش هزاری ذات و سوار چهره کامیابی افروخته
 بمرزبانئی آن ولایت اختصاص گرفت - و برادر و پسران و داماد
 او باضافه مناصب خوش دای اندرخته بهمراهی تعیین گشتند *
 گویند چون خبر فوت خاندوران رسید اعلی حضرت باسلام خان
 فرمود که کسی را برای صوبه دای تجویز نمایند - او بخانه آمده
 با مشیران هوا خواه خود گفت - که پادشاه چنین فرموده - بعد از
 کامل دای آنچه بخاطر میرسد نام خود باید گرفت - گفتند این
 صوبه دای صواب است - وزارت اعظم و قرب حضور باجه بحکومت
 دکن نمیدهد - گفت مسلم - اما آنچه بذهن درآمده پادشاه برای

(۴) در [اکثر نسخها] سنه (۱۰۴۸) چهل و هشت - اثنایکه رقم هزار را

بقصد اختصار ترک گفته *

وزارت سعدالله خان که پدر سرالتفات است بهانه طلب شده - هژاد
 بتقریبی عزل بمیان آید - پس درین صورت چه بهتر - همه باستحسان
 رای او گرانیدند - همان روز آخر وقت بخلاف معمول و استعمار
 شمشیر و سپر بسته بدربار حاضر شد - پادشاه استفسار فرمود
 عرض کرد - حکم شده بود که کسی را بجهت دکن برگزیند - سوای
 غلام دیگری بخاطر فرسید - مستحسن افتاده فرمودند که نیابت
 وزارت بکے باید داد - گفتن بهتر از سعدالله خان کسی نیست
 منظور شد - همین که از رهگرمی تعلقه گردید وزارت کل بالاصالت
 به سعدالله خان تفویض یافت - درسمت قیاسی و راسم اندیشی
 اسلام خان برهمگدان ظاهر گشت - و در سال بیستم از اصل و اضافه
 بعالی منصب هفت هزاری هفت هزار سوار امتیاز یافت *

و چون از برهان پور به بلاد ادرنگ آید انتهای نمود عارضه
 جسمانی طاری گشت - دانست که سفر واپسین است - بصوابدید
 چتر بهوج کاتب سرکار خون و خواجه عذیر متصدی جاگیر دفاتر را
 سوخته اموال را پیسوان و برادران و سایر مردم محل خفیه
 قسمت کرده طومار بیست و پنج لک (دبیه روانه حضور
 ساخت - چهاردهم شوال سال بیست و یکم سنه (۱۰۵۷) هزار
 و پنجاه و هفت پیمانته حیانش لبریز گردید - حسب الوصیت
 از سوان آن معموره مدفون گشت - و مقبره و بانی طرح انداخت
 تا امروز اگرچه کهنگی در یافته تر و قازگی دارد - خواجه عذیر

بر سر قبر نشست - اعلیٰ حضرت ازین ماجرا آگهی یافته نظر بر دیوبند باندگی از اغماص نمود - و در خور هر کدام به پسرانش رعایت اضافه و خدمت فرمود - و چتر بهرچ بدیوانی مانده سرافراز گردید *

اسلام خان از عام معقول و منقول و انشا و خط بهره تمام داشت و در مهمات پادشاهی حریص بود - نمی خواست که بدیگر ارباب کار دخل دهد - و کارها را بدقت و سختی می کرد - اهل دکن (که از خاندوران دلربش بودند) چشم مرهمی داشتند - حاصل نشد اما در ملک آبادی همتی گذاشت - و ذخائر قلاع را بغایت فروخته از سر نو مرتب کرد - اسب و فیل خوب در سرکارش جمع شده بود با آنکه طاقت سوارمی اسب نداشت لیکن در قیام و احتیاط آن سعی بایغ می کرد - شش پسر داشت - از آن جمله احوال اشرف خان و صفی خان و عبدالرحیم خان جداگانه ثبت شده پسر سیومین از مبر محمد شریف بعد فوتش به مذهب هزاری در صد سوار سرافرازی یافته - و سال بیست و دوم فرانس آشیانی همراه سلطان محمد ادرنگ زبب بهم قندهار شتافته - و سال بیست و چهارم بداروغگی مرصع آلات نامور شد - پستر بدخشیکری و واقعه نویسی دارالخلافت چهره عزت برافروخت - آخرها متصدی بنذر سورت گردید - در ایام استیلای مرض اعلیٰ حضرت (که سلطان مراد بخش اراد سلطنت نمود) او را گرفته محروس ساخت

چهارمین میر محمد غیاث بعد فوت پدر بمطرب پانصدی
 صد سوار سر بلند گردیده سال بیست و هشتم فردوس آشیانی
 بخشی گری و رافع نویسی برهان پور و داروغگی کرکیرانخانه آنجا
 یافت - و در عهد عالم گیری مکرر متصدی بذر سورت و بخشی
 و رافع نگار اردنگباد شده سال بیست و دوم بساط حیات در نوردید
 ششمین میر عبدالرحمن سال شانزدهم عالمگیری بحجابت حیدر آباد
 دستوری پذیرفته چند بخش و رافع نگار باده اردنگباد بود
 و مدتی باخته بیگی گری و داروغگی عرض مکرر می پرداخت *

• اصالت خان میر عبدالهادی •

پسر میر میران یزدی است - که با پدر خویش میر خلیل الله
 در سال دوم جهانگیری از حادثه تالانی رخت ناکامی بدارالامن
 همدوستان کشید - یعنی مزاج شاه عباس ماضی صفوی از میر
 انحراف یافته بر سر عتاب و غضب شتافت - و سحر جمعیت
 احوالش بشب دیجور تفرقه انجامید - ناچار پدای فرار بادیه
 غربت پیمود - چون ازان مهلکه نیم جان بسلامت بدر بردن
 مفت خود میدانست پسرزاده عبدالهادی و خلیل الله را
 بنابر صغر سن و مضیق فرصت نتوانست همراه برداشت
 هر دو در عراق ماندند - هنگامی که خان عالم بمسافرت ایران دیدار
 اختصاص یافت جنت مکانی از کمال التذات و مهربانی باحوال
 میر میران در نامه نامی اشاره بطلب پسرانش بر زبان خامه

گذارش فرمود . شاه عالی جاه از قوط مرودت و مردمی آن هر دو
 هجران دیدند جفا کشیده را روانه هند ساختند - و پس از تانیم
 سده خلافت و جهانگیری بمرچشقه انصالح چنم مکانی دامن احوال
 آن در غم آمد (که غبار آلود حوادث بود) شمس و شو یافت *

میر عبدالهادی در سال سیوم شاه جهانی بخطاب امالک خان
 مرود اطاف خسرو زمان گشته بحسن عقیدت و اخلاص و مزید
 یوسازی و جانفشانی پایه اعتبار برافراخت - و در سال پنجم
 بهراهی بمین الدوله بمالش عادلشاهیه و پی سپر ساختن ممالک
 بیجاپور بخصمت یافت - چون بحوالی بهالکی رسیده قیل نمودند
 اهل آن مکان از کوناه نظری روزانه بمر دادن توب و تغنگ پرداخته
 در تاریکی شب از طرفی که مورچال نداشت بدر رفتند - امالک
 خان (که از بدش قدمان این فوج بود) از جلالت و جسارت فواز
 قلعه برآمده بالای چوبین تختی (که در زیر آن ادوات آتشبازی
 گذاشته بودند) ایستاد - ناگاه آتشی بآن آلات در گرفت - و با آن
 تخت ادرا بهوا برده بمکانی که انبار کاه بود افتاد - پارک از دست
 و زبش بیاروت سوخته - اما بیاسبانی لطف ایزدی از آسیب
 هلاک محفوظ ماند - و در سال ششم از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی ذات پانصد سوار و بخدمت بخشی گری فوج
 مزیغه شاه شجاع (که به یساق پربنده دستوری یافته) سر بلند
 گردید - و در آن هم در تقدیم خدمات پادشاهی برانیده کوشید

که مهابت خان سپه سالار با همه کج خلقی متوجه احوالش گشته دستخط قبول و برات بذیابیت خود بخان مذکور وا گذاشت و چون ازان سفر بحضور رسید در سال هشتم از تغیر باقر خان نجم ثانی به تفویض صوبه‌داری دارالماک دهلی باذن پادشاهی یافته باضافه هزار و پانصدی ذات هزار و هفتصد سوار (که بواسطه ضبط صوبه افزونی جمعیت فاگزیوست) بمنصب سه هزار و پانصد سوار و عذایت علم و فیل و خلعت خاصه چهره کامیابی برافروخت - و چون چکنا زمیندار مؤه از ناسپاسی سر خود سری برافراشت از پیش گاه خلافت سه فوج سی هزار سوار ازان جمله یک بمسوداری اصالت خان تعیین گردید - خان مذکور بمحاصره نور پور پرداخته هر روز اسباب تضییق محصوران آماده تر میگردد ایند چون قلعه مؤه (که قوی اعتضاد چکنا بود) بمسعی بهادان منصور مفتوح گردید متحصران نور پور نیم شب راه گریز پیموده آن مکان را بآسانی وا گذاشتند - پستری اصالت خان باذفاق سران دیگر رد به تسخیر تاراگدهه آورد - و آن مهم را بآئین شایسته بانجام رسانید و در سال هیزدهم بمخدمت جلیل القدر میر بخشگی گری از انتقال صلابت خان فایز گردید *

چون تسخیر بلخ پیش نهاد همت پادشاهی گشت بامیرالامرا ناظم کابل اشاره رفت - که تا رسیدن عساکر قاهره از بدخشانات

[۲] در [بعضی نسخه] چکنا (۳) نسخه [ج] مور *

فرجه تواند بتصرف آرد - و امالت خان با برخی از منصبدار
 و احدی در مبادی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و پنج هجری
 رخصت کابل یافت - که از چغتای و دیگر الوسات حوالی کابل
 و ثغور آن جوانان کار طلب فراهم آورده امیرالامرا تجویز منصب
 نموده باقی را در سلک احدیان منسلک سازد - و از مذاهی
 توران دیار آگهی گرفته راهی که دشوار گذار نباشد اختیار نموده
 به تصفیة طرائق آن پردازد - خان مزبور بعد فراغ از امور مرجوعه
 و پس از تعیین مساکر حضور در سال نوزدهم بهمراهی امیرالامرا
 از غوربند گذشته خواست عازم بدخشانان گردن - چون بگلها رسید^(۲)
 ظاهر شد که راه بکمال صعوبت است - و آذوقه نایاب - بصوابدید
 امیرالامرا امالت خان با ده هزار سوار کار طلب با هشت روزه
 آذوقه بقصد تاخت خنجان و اندراب بر سبیل ایلغار از هند گذشته^(۳)
 بذواری اندراب رسید - و مواشی بسیار با سایر اسباب و اموال
 اهالی آنجا غنیمت گرفته احشام علی دانشمندی و بیلاق کرمکی^(۴)
 با خواجه زاده اشعیل اتائی و موردی و قاسم بیگ میر هزاره
 اندراب را همراه برداشته بهمان سرعت عنان مراجعت بر تافت
 و چون همدرین سال شاه زاده مراد بخش با لشکر منصور بجانب
 بلخ دستوری یافت خان مذکور بعودکردگی فوج طرح دست راست

(۲) نسخه [۱] بگلها رسید (۳) نسخه [ج] جیحان (۴) در [بعضی

نسخه [بیلاق (۵) نسخه [ج] کونکی •

متعین گردید - و از کابل پیشتر باستعمال راهی شده در توسیع
 مضائق راه کمال جد و جهد بکار برد - و پس از وصول عساکر
 پادشاهی ببلخ در آغاز سال بیستم باتفاق بهادر خان درهله بتعاقب
 نذر محمد خان والی توران شتافته بدستبرد نمایان اداره بادیه
 فرار گردانیده باضافه هزاری بمنصب پنجهزاری بلند آوازه گشت
 و چون شاهزاده دل نهاد توقف آن ولایت نگردیده علم معارفت
 لغراخت حکومت آنجا ببهادر خان و اصالت خان تفویض یافته
 استیصال اهل ثمر و فساد به نخستین واگذاشته کار سپاه و خزانه
 و احوال پردازیه رعایا بدو سپین باز گردید - و در آخر همین سال
 بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت خوشی لپچاک
 یا پنج هزار سوار المانان باشاره عبدالعزیز خان والی بخارا
 از گذر کلیف گذشته اراده داشت که بصوب دره کزر شادمان (که
 چراگاه دواب لشکر پادشاهی بود) اداره گردد - اصالت خان مالش
 آن مفسد بمبالغه بعهده خون گرفته بگام سرعت روانه گشت
 وقتی بمخازیل رسید که اینها هزاره مواشی آن حدود رانده میبردند
 دستمانه با مخالفان در آریخته بسیاری را بر خاک هلاک انداخت
 و استخلاص مواشی نموده بتعاقب بقية السیف پرداخت - چون
 شب دره ظلام افکند در دره کزر فرود آمد - و بجهت تجدید وضو
 چاه را بر کند - بتصرف هوا گرفتار تب گشته بشهر برگردید
 و بهمان کوفت بر بستر ناتوانی افتاده در عرض درهفته بساط هیات

در نوردید - و چون هنوز چهل مرحله از منازل عمر طی نکرده
 بسامانه جذباتی بخت کارفرما از حقیقت درزی و فاسد شرعی مصدر
 کارهای شگرف میشد پادشاه از فوتش قرین ناسف و تأسر شده
 بر زبان گذرانید که اگر اجل فرصتش میداد امروز آمده از تمشیت
 می یافت - و مرتقی مدارج عالی می گشت - اهانت خان در زمان
 خویش بحسن سلوک و نیکو معاشی شهرت تمام داشت - و در
 صورت و حیای چشم یکنای درزگار بود - حرف درشت بر زبانش
 نرفته - و در شکست کسی نمیکوشید - و شجاعت با تدبیر هم آغوش
 داشت - پسرانش سلطان حسین افتخار خان و محمد ابراهیم
 ملتفت خان و بهاء الدین اند - و بجای خود مذکور - آخرین چندان
 قرتی نکرده *

* امیر خان میر ابوالبقا *

رشید ترین پسران قاسم خان نمکین است - به کار شناسی
 و معامله دانی سرآمد برادران بود - و با رجحندی و بختیاری ممتاز
 اخوان - بحضور پدر در عرصه تلاش یا پیش گذاشته بمنصب پانصدی
 رسید - و پس از فوت پدر بتدریج اوج پیمای مراتب عالیه گردید
 در عهد حذت مکانی بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار سوافرازی یافته بذیابست یمین الدوله بحکومت صوبه ملتان
 تعیین گشت - و در سال دوم شاهجهانی چون مرتضی خان انجو
 صوبه دار آنها رخت هستی بر بست خان مزبور باضافه پانصدی ذات

[۱۷۳]

پانصد سوار بمنصب سه هزاری در هزار سوار سر برافراخته بنظم
 آنصوبه مامور شد. و در سال نهم هنگام عمارت شاهزاده از دولتها
 بدار الخلافه به تیمارداری سرکار بیره مضاف صوبه ^(۲) دکن تعیین شده چند
 در کمکیان آنولایت انتظام داشت. و در سال چهاردهم از تغیر تراق
 خان بضبط الکای سیوستان رخصت یافت. و در سال پانزدهم از تغیر
 شاه خان بار دیگر بصاحب صوبگی تنه اختصاص گرفت. و همانجا
 در سال بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری پیمان
 حیانتش برآه بود. و در گورخانه پدر موسوم بصفت صفا که بر کرده معاذی
 جنوب رویه قلعه بهکر است مدفون گردید. - زیاده بر صد سال عمر داشته
 و اصلا در حواس و قوایش فتور یافته نشده. در زمان جهانگیری
 بخطاب میرخان معروف بود. - اعلی حضرت بافرزاش الف بخطابش
 یک لک روپیه ازو پیشکش گرفته بامیر خان نامی فرمود. - از هم
 مثل پدر اولاد بحیار داشت. - پسر کلانش عبدالرزاق نهصدی
 شاه جهانی است. - در سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت
 در گذشته. - دیگر ضیاءالدین یوسف که در اواخر عهد فردوس آشنایی
 بمنصب هزاری شش صد سوار فایز گشته و پستتر بخطاب ضیاءالدین
 خان درجه اعزاز پیموده. - ندیره اش میر ابوالوفا نامی که در آخرهای
 زمان خلد مکان داروغگی جانماز خانه ضمیمه خدمات دیگر داشت
 و بحدت فهم و درستی استعداد روشناس پادشاه قدر شناس بود

(۲) نسخه [ج] صوبه اورنگ آباد دکن .

و دیگر پسرش که شاید از همه خرد تر خواهد بود میر عبدالکریم
ملفوظ خان اسمی - که مقرب حضرت عالم گیر پادشاه بود - و بخطاب
پدر مخاطب گشته - احوالش جدا بتحریر در می آید - هدیه خان
مرحوم در خانۀ شاهزادۀ مراد بخش بود - اما این وصلت شگرف
پس از فوت خان مزبور بعد مدتها واقع شد - چه شاهزادۀ مرقوم را
از دختر شاه نواز خان صفوی فرزندت نمیشد - اعلیٰ حضرت در سال
سیم آن عقیقه را که شایستگی ازدواج شاهزاده داشت یک لک
دریبه از جواهر و دیگر اشیا بطریق جهاز عنایت فرموده باحمدآباد
فرستاد که در عقد نکاح شاهزاده که در آن وقت صاحب صوبه
آن ولایت بود در آزند *

• اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان •

از نجیبی سادات ساره اسمی - که از بلاد قدیمۀ عراق است
خشک شدن بحیرۀ آنجا بمیلاد سعادت بنیاد جناب خانم الذبیبین
(صلی الله علیه وآله) بین الناس مشهور - میر ابتدا که وارد هند
گردید از جانب آصفخان میرزا جعفر بفرمانداری سیالکوٹ و کجرات
و پنجاب شتافته پس از آن بدامادی خان مذکور شهرت گرفته
بروشناسی جنت مکانی امتیاز یافت - و بعد آن بوسیلهٔ همین الدوله
آصف خان ترقی کرده به منصب عمده و خدمت خانصامانی
افتخار اندوخت - و چون درین کار دولت خواهی و جز رسی بسیار
بکار برد مشمول مواظب پادشاهان گشته سال پانزدهم از خانصامانی

به سواد داری کشمیر سر برافراخت - و ازان جا بحضور رفته بمنصب
 ولای میر بخشگی گری بلذون رتبه گردید . پس از ارتحال جناب مکانی
 در هنگامه شهریار با یمین الدوله همدانستان و یکجهت بوده اوزم
 بحسن عقیدت و مراسم نیکو بندگی بتقدیم رسانید - و پیش از
 یمین الدوله از لاهور با گره آمده دولت ملازمت فردوس آشیانی
 در باغی - و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب پنجمزاری ذات
 و سوار و مرحمت علم و تقاره و بعد از میر بخشگی گری سر برافراخت
 و بعد ازان بر طبق اتماس یمین الدوله پنجم رجب سر آغاز جلوس
 وزارت دیوان اعلی بدر اختصاص گرفت - و در سال دوم بنظم
 و بیجات دکن مامور گشت *

و چون مبادی سال سیوم معمور^(۱) برهان پور بفر تقدیم اعلی حضرت
 رونق و بها یافت ارادت خان شرف اندوز آستان بوس شده بخطاب
 اعظم خان عام مباحثات افراشت - و بسری سه فوج پنجاه هزار سوار
 بمالش خان جهان لودی و تسخیر مملکت نظام شاهیه دستوری
 یافت - خان مزبور برشکال را در جدول گانون گذرانیده چون موضع
 رام پوری ساحل گنگ مخیم گردید و ظاهر شد که هدوز خانجهان
 از نواحی پیر بر پیامده اردر در ^(۲) مچهلی گانون گذاشته شبگیر نمود
 و بغتة هر سر خانجهان رسید - ار که راه قرار بسته دید و پای گریز
 شکسته ناگزیر آماده ییکار گشت - اما چون اکثر مردم عساکر پادشاهی

(۱) نسخه [ج] منجهلی گانو یا مچهلی گانو باشد .

بتاراج بنه و بازش پرداخته بودند افواج از ترک افتاد . خانجهان
 درین فرصت بر کوه برآمد . و پای همت افشرد . تلاش و ترند
 نموده آخر الامر راه فرار سپرد . اگرچه از چنگ چذین فوج سنگین
 بدر رفتش دشوار می نمود با آنکه بهادر خان رهله و برخه را چپوتیه
 در جانفشانی تقصیر نکردند لیکن لشکر پادشاهی که زیاده برسی کرده
 نوردیده بود و طاقت طاق گشته نتوانست دنبال گرفت . و پس از آنکه
 از در پناه دولت آباد خزین اعظم خان بمالش نظام شاهیه رو آورد . هنگامی
 که بسه گروهی ده روز رسید خراسان قصبه را تاخته تسخیر قلعه را
 (که بدشوار کشانی و فرزنی اسباب قلعه داری در دکن مشهور . و برقرار
 یخته واقع شده از در جانب چوهای عمیق دشوار گذار دارن) بوقت
 دیگر واگذار . اهل قلعه بانداختن تیر و افغان اشتغال ورزیدند
 و مردم قصبه (که اسباب و اموال بخندق در آورده بودند) باستظهار
 آن بجنگ میکوشیدند . ناچار جمعی بخندق در شده دست نهیب
 و اسر کشوده غنیمت بسیار برگرفتند . اعظم خان از فوط دلیری
 و دلوری شب پیاده بخندق در آمده بعد ملاحظه معلوم کرد که
 در یک جانب آن دریاچه ایست بگیج و سنگ برآورده . آنرا به بیل
 و کله شگافته بقلعه در میتوان آمد . و سنگ انداز هم ندادن
 و طرز قلعه داری هم خوب نیست . دل بکشایش حصار بر نهاد
 و بازو بچراغ و جهارت بر کشاد . نگهبانان قلعه را از مشاهده
 کار طلبی و پیکار گزیندی بهادران دست از کار و کار از دست رفت

بیست و سیوم جمادی الاخری سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار
و چهل و پوزش نموده خان اعظم با سایر سران ازان در پیچه درآمد
سیدی سالم قلعه داز و اهل و عیال اعتبار داد و شمس عم ملک بدن
و جدا مادری نظام شاه با همگی عمه و فعله اسیر گشتند . و اسباب
بسیار بغارت رفت . و قلعه بفتح آباد مسمی گردیده حراست آن
بمیر عبدالله رضوی مقرر شد . اعظم خان بمنصب شش هزار
شش هزار سوار بلند رتبه گردید . و چون کار نظام شاه از نظام
و درنق افتاد و مقرب خان (که سپه سالار او بود) با اعظم خان
ملتجی گشته در همین سال در سلک ملازمان پادشاهی انتظام
گرفت خان مذکور به پیغام زنده لاله خان بیجاپوری (که بوسیله شما
اگر عفو تقصیرات عادل شاه شود متکفل می شوم که دیگر او را از
دایره انقیاد بیرون نهد) برکنار آب مانجرا رسیده فرود آمد
انفاقاً (۲) روزی گروهی از مخالفان هجوم کرده بهادر خان درهله و یوسف
محمد خان تاشکندی را زخمی ساخته دستگیر کردند . و بسیاری
از لشکر پادشاهی قتل و اسیر گردید . اعظم خان بطرف چنگوره
و بهالکی و بیدر رفت . که شاید تلافی جرات آنها نماید . بنابر
فقدان آذوقه و تطیق برآمشته از گزگ گذشت . و چون بوضوح
پدوست (که نظام شاهیه باران مصلحه با بیجاپوریان بدانگاهت

(۲) در [بعضی نسخه] روزی کهی مخالف هجوم کرده (۳) نسخه [ب]
چنگوره . و در [بعضی نسخه] چنگوره .

برآمده بجانب قلعه پرنده شتافته اند (عذر عزیمت بدان همه
 منعطف گردانید - و قلعه مذکور را گرد گرفتند - چون بیست گروهی
 آن گیاه نمادده بود به نیل مدعا برخاسته بدهارور در آمد - و در
 همین سال حسب الطاب بحضور رسید - اعلیٰ حضرت فرمود که
 درین مساق از تو دو کار شایسته یکی اداره ساختن خانجهان و در
 فتح قلعه دهارور بوقوع آمد - و دو خطا نیز واقع شد - چه بعد
 التجای مقرب خان ندایسته بسمت بیدر شتافتند - و هرگاه تمخیر
 پرینده صورت پذیر نبود توقف چرا بایست کرد - خان مذکور بخطای
 خود اعتراف نمود - و چون تمشیت مهمات دکن از چنانچه باید
 نشد معزول گردید - و در سال پنجم از انتقال قاسم خان جوینی
 بصوبه داری بنگاله رخصت یافت - در انجا جمعیت نیک فراهم آورد
 اکثر از مردم ایران بودند - سال هشتم بحکومت آله آبان نامزد گشت
 و در سال نهم بنظم صوبه گجرات تعیین شد - و چون منکوحه شاهزاده
 محمد شجاع دختر میرزا رستم صفوی در گذشته بود در سال
 دوازدهم سنه (۱۰۳۹) هزار و چهل و نه هجری صبیح اعظم
 خان را برای شاهزاده خواستگاری کردند - سلطان زین العابدین
 از بطن او متولد شد *

اعظم خان در مملکت وسیع گجرات مدتها بضبط و ربط
 پرداخت - در سال چهاردهم از کار طلبی بر سر زمیندار جام (که

بجلاف سایر بومیان سر باطاعت در نمی آوردن (فوج کشیده
 بنوانگر که حاکم نشین آن ولایت است رسید - جام از مستی نخوت
 بهوش گرانیده بتقبل یکصد اسپ کچهی و سه لک محمودی
 برسم پیشکش و برانداختن در ضرب آنجا که سکه محمودی میزد
 راه انقیاد و اطاعت پیموده اعظم خان را دید - در ازان خود سر
 را برداشته باحمدآباد معاودت نمود - و پس ازان به تیولدارمی
 اسلام آباد متوجه امور شده سرا و پوره در آنجا احداث نمود
 و بعد آن بحکومت بهار شتافت - در سال بیست و یکم بحجرت
 صوبه دارمی کشمیر طلب رفت - در عرضی نمود که مرا تحمل
 سرمای آن دیار نیست - از تغیر میرزا حسن صفوی بهراست
 سرکار دارالخیور چونپور مباحی شد - و در سال بیست و دوم
 سه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه بعد از طی هفتاد و شش مرحله
 از مراحل عمر در بلاد مسطور از عالم فانی جهان جاردانی
 انتقال نمود - تاریخ فوتش از کلمه (اعظم اریا) مستفاد می گردد
 در بانگی که پیش از انقضای سال حکومت بر کنار دریای چونپور
 اسامی گذاشته و تاریخ بغای آنست *

۱۰۵۸

* بهشت نهم بر لب آب جوی *

مدفون گردید - پسرانش بمغایب عمده ترقی کردند - احوال هر یکی
 جداگانه تحریر یافت - گویند اعظم خان بصفات حسنه انصاف
 داشت - مگر در مجاسد اعمال تشدد می کرد - در سلطنت

تیموریه باصدار کارهای نمایان مزیت و رجحان گرفته از ابتدا تا انتها بعزت و آبرو گذرانید . البته خالی از صفای نیک نخواهد بود که تا امروز (که قریب صد سال گذشته) اخلاف و اعیان او در هر زمانه برقص و اعتلا ناموری داشتند . چنانکه این صحیفه از هر کدام باز گوید *

• اعتقاد خان میوزا شاپور •

پسر اعتمادالدوله و برادر آصف خان است - در لطافت مزاج و نظافت وضع و صفای معاش و تکلف ملبوس و نفیست اطعمه و میالغه در التوان آن از یکتایان روزگار بود - گویند در آن وقت بهین الدوله و میوزا ابوسعید و باقر خان نجم ثانی بخوش طعامی شهره آفاق بودند - اما او درین امر از هر سه بیش بوده - در سال هفدهم جهانگیری بصاحب صوبگی کشمیر سر افتخار بر اقراشتم و مدتها در حکومت آنجا گذرانید - و درین مدت برنج مکنون و پان کنگیری از برهان یور برای او می بردند - در ایام صوبه داری او حبیب چک و احمد چک (که سرهای بیمغر آن شوریشکان بدعوی ریاست آن ممالک آکنده بود) فسادهای عظیم برانگیخته آخر کار دخت ادبار به ثبت کشیدند - اعتقاد خان (که بمنصب پفجهزری ذات و سوار اختصاص داشت) در سال پنجم جلوس اعلی حضرت از کشمیر معزول شده در آغاز سال ششم باحرار سعادت ملازمت مستعد گردیده نفائس و نوادر کشمیر از کاکپهای یرقاز (که

مشکین پرچم ساسله مویان را بیتابی (شکس چون موی آتش دیده سرگرم پیچ و تاب دارد) و انواع شال از جامه وار و کوریند و گوش پیچ طرفدار خصوصاً پشمینه از لوس و کرک که جانورست و حشی ماکول اللحم (که در ولایت قراتبت^(۲) بهم رسد) و قالینهای شال باف خوش تماش و خوش طرح (که گزیه بصد روپیه مرتب می شود) و قالینهای کرمان نسبت به آن حکم پلاس دارد) برسم پیشکش از نظر انور گذرانید. و در همین سال هفدهم شعبان خدمت صوبه دهلی از تغیر اشکر خان نامزد گردید. و در سال شانزدهم از تغیر شایسته خان بصوبه داری بهار مامور شد. چون زمیندار پلاون متعلقه آن صوبه بسبب کثرت توکم اشجار و تشابک انصاف هر نخوت برافراشته تن باطاعت حکام در نمیدان اعتقاد خان در سال هفدهم زبردستی خان را با فوج آراسته کسبل کرد. او بکمال دلیری و چستی از کتلهای دشوار گذار و جنگلهای خاردار گذشته مفسدان سر راه را از تیغ بیدریغ گذرانید. پرتاب زمیندار آنجا در مقام ایلی درآمده بوسیله خان مذکور بتقبل لک روپیه پیشکش هر ساله اعتقاد خان را در پتله دریافت. و از پیشگاه خلافت بر وفق ملتسم اعتقاد خان بمنصب هزاری ذات و سوار سو برافراخته پلاون را یک کرد دام قرار داده جاگیرش تن گردید و چون در سال بیستم شاهزاده محمد شجاع از بنگاله طلب

(۲) نسخه [ج] قرانیت .

حضور گشت نظم آن ولایت (که در آبادی و فراخی و فزونگی
 محصول و کثرت مواد معیشت با اقلیم مساری سم) نیز
 بعهد اعتقاد خان تفویض یافت . و چون بار دیگر صوبه بنگاله
 بشاه شجاع نامزد گردید اعتقاد خان ازان دیار برآمده باهنگ
 احرام آستان سلطنت رهگرا گردید . هنوز بحضور نرسیده بود
 که نظم صوبه اودهه بار قرار گرفته فرمان بصدر پیوست که هر جا
 رسیده باشد بعد از وصول بتعاقب شتابد . و در سال بیست و سیوم
 سنه (۱۰۶۰) هزار و شصتم هجری اعتقاد خان از بهرام روانه
 شده بمستقر الخلافه رسیده سپنجی سرای دنیا را پذیرد نمود
 گویند اول کسی (که در اکبر آباد طرح حویلیهای جدید ابداعت)
 سه کس بودند . خواجه جهان جهانگیری - و خواجه ویسی دیوان
 سلطان هرروز - و اعتقاد خان - و از همه مطبوع تر و مصنوع تر حویلی
 خان مذکور بود . چون پسند طبع دامت آفرین اعلی حضرت افتاد
 خان مشارالیه پیشکش نمود . ازان روز که بهترین منازل آن شهر
 بوده در سال شانزدهم بعالی مردان خان امیر الامرا بطریق انعام
 مرحمت شد *

• آله یار خان •

پدرش افتخار خان ترکمان که در عهد جنب مکانی از کمکیان
 بنگاله بود . چون نظم آن مملکت باسلام خان چشتی تفویض یافت
 او فوج را بسوگردگی شجاع خان شیخ کبیر بر سر عثمان خان

(۲) نوهانی (که در آن حدود سرخود سرب و نمود می افراختند) کسبیل نمود - سرداری برانگار نامزد افتخار خان بود - چون کارزار تراز گردید و هر فوجی مقابل خود گوم مجادله گشتن عثمان خان قبل مست جنگی را پیش انداخته بر هر اول فوج پادشاهی قاضی - و آن را زیر و زیر ساخته بکارزار افتخار خان پرداختن خان مذکور پای همت افشردن دست و بازوی نبرد بر کشان و پس از آن (که جمعی از نوکران و رفقای قدیمش بگالگونگی جان نغاری چهره (ان مردی بر افروختند) آن سرشار نشه جلالت مردانه چهره صدمات در کشید *

آله یار خان پس از جان فشانی پدر مورد نوازش جنت مکانی گشته بمورد ایام پایه دولت و امارت برتر افراخت - در اواخر ۱۰۴۵ آن پادشاه عالی جاه و سر آغاز جلوس صاحبقرانی به منصب در هزار و پانصدی اختصاص داشت - و بدستور قدیم در کمیان بنگاله انتظام یافت - قاسم خان ناظم آن مملکت عذایرت الاله پسر خود را با خان مذکور به تسخیر بندر هوگلی (که از مشاهیر بگذار بنگاله است) رخصت نمود - در حقیقت سرداری و کار فرمائی مفوض بخان مشار الیه بود - در آن فتح مصدر خدمات شایسته گشته بتدابیر صایبه و بهادریهای نمایان در سال پنجم درخت کفر و ضلال فرنگ

(۲) نسخه [۱] نوهانی (۳) نسخه [ب] درخت تسلط فرنگ

که در آن مرز و بوم *

[۱۸۴]

(۴) که در آن مرز و بوم رگ و (بیشه فرود برده بود) برافکنده بجای ناقوس آواز تسبیح و تهلیل بلند گردانید - و در جلدهای آن باضافه سواران و منصب سرافراز گشمت - و پس ازان خان مذکور در صوبه داری اسلام خان با اتفاق برادرش میرزین الدین علی سیادت خان بولایت کوچ هاجو که شمالی بنگاله است لشکر کشیده در استیصال مخازیل آشامیان^(۳) (که در اعانت مرزبان ولایت مذکور کوشیده محالات سرحد پادشاهی را بجزر و قهر متصرف شده بودند) صحابه جمیله بکار برده بسیار - ازان تفسیده دلان بادیه ضلالت را از سرچشمه انتقام سیراب ساخته بدستبردهای قوی سرکشان آن ناحیه را عبرت پذیر و فرمان بردار گردانیده سالم و غانم معارفت نمود - و از پیش گاه خلافت بمنصب سه هزار و سه سوار تارک افتخار برافراخت و در همان صوبه حیات مستعار پایان آورده در سال بیستم و سیوم آغاز سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت رخت هستی بر بسمت - صاحب اولاد و عشیره بود - پسرانش اسفندیار و ماه یار و ذوالفقار بجاگیر و قبول در خور و تعیناتی آن صوبه کام اندوز بوده دومین در سال بیستم و دوم بحضور پدر و سیومین در سال بیست و ششم بعد از والد خود در گذشتند - و رحمن یار برادرش سال بیست و پنجم بالتماس شاهزاده محمد شجاع ناظم آن دیار از اصل و اضافه

(۴) نسخه [ا ج] بجای ناقوس تسبیح و تهلیل (۳) در [بعضی

نسخه] آشامیان *